

فاطمه (س)

اشتراک بین الازدهانی ایرانی

غیرمستقیم تجربه می شود و روابط بین اشخاص به صورت تفاهم متقابل شکل می گیرد و با متقوم شدن عینیت هایی در سطوح عالی تر، در نتیجه این اشتراک بین الازدهانی، جهانی روحی به وجود می آید.

هوسرل در توضیح فرآیند تقویم پدیده ها در آگاهی، از آگاهی فردی آغاز می کند و به آگاهی جمعی یا اشتراک بین الازدهانی می رسد، زیر اجزا و مقومات آگاهی محض، یعنی سوژه ها و در مرتبه دیگر اشخاص و جهان پیرامونی آنها آنچه به یکدیگر وابسته اند که فهم هر کدام بدون دیگری ممکن نیست. هوسرل با بیان اشتراک بین الازدهانی به عنوان معیار عینیت و حقیقت، گام مهمی در جهت تغییر نگاه به امر شناخت، به عنوان امری جمعی برداشت. به عبارتی اجماع یا شناخت جمعی می تواند فاصله بین شناخت مطلق که از نظر هوسرل غیر قابل دسترس است و شناخت فردی و غیر قابل اعتبار را پر کند. بدین ترتیب اصلاح و تکامل شناخت جمعی می تواند ما را به شناخت حقیقی یا مطلق نزدیک تر سازد. ۲ ادبیات فارسی؛ جهان روح ایرانی را از طریق «اشتراک بین الازدهانی» شخصیت حضرت فاطمه (س) آشکار می کند.

حکیم ناصر خسرو می سراید: من همی نازش به آل حیدر و زهر اکرم / توهمی نازش به سند و هند بدگوهر کنی *

سنایی حضرت فاطمه (س) را با القاب «زهره»، «خیرالنساء»، «دختر مصطفی (ص)»، «بتول» و «مادر امامان حسن و حسین (علیهما السلام)» معرفی کرده و بدین ترتیب بخشی از شخصیت، منزلت و مظلومیت آن حضرت (س) را از طریق شعر عرفانی در دوره خلافت جور زهره (س) همواره با ما همراه بوده و هستند؛ دیروز، امروز و فردا. با ما می خندند و می گریزند. در عروسی و عزای ما حضور دارند. در مهره عروسان، در عشق دختران به پدران و پدران به دختران، در مظلومیت قوم ستم دیده ایران در طول اشغال مغول ها و بیداد خوانین و ملوک و... حضور داشته اند و دارند.

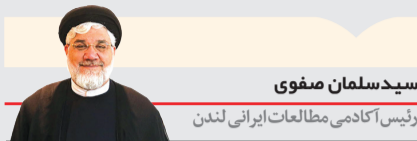
نام حضرت فاطمه (س) رمز عبور از ظلمت به نور و نماد عشق، مظلومیت، شجاعت، ایثار، عفت و مجاهدت است. حضرت فاطمه (س) در شعر و ادب فارسی؛ وجودی فرازمانی، این زمانی و آن زمانی دارند. شاعران با ایشان همدات پنداری می کنند، ایشان را تقدیس می کنند و در جمال و جلال آن حضرت (س) محومی شوند و صدای رسای رنج ها و غم های ایشان و سفیران پیام های انسانی و انقلابی آن حضرت (س) می گردند.

اشتراک بین الازدهانی (س) در شعر فارسی؛ زنده، حیات بخش، شفا بخش و راهی بخشیدن. فضایل عموم اسطوره های ایرانی در وجود قدسی ایشان نمود یافته است. عالم و آدم به بهانه نور وجود آن حضرت (س) مجال ظهور یافته اند. در هنر شعر فارسی، تعبیری نمادین و اساطیری از رابطه زمین، آسمان، قدسیان و میرایان دست به دست هم می دهند؛ تا چهره اهورایی خاتون جنت (س) را به تصویر بکشند.

«انسان ها [ع] از شاعران و هنرمندان [د] در فعالیت های روحی خود به همدیگر توجه می کنند و اعمالی انجام می دهند، با این نیت که دیگری از طریق فهم و درک آن اعمال ایجاب گردد. بدین ترتیب در اثر این رابطه، علاوه بر ایجاد تفاهم متقابل و رابطه آگاهانه بین اشخاص، یک رابطه واحد و یکسان بین آنها و جهان مشترک پیرامونی ایجاد می شود. ۱۰ (Husserl, ۱۹۸۹)

در تفاهم و تعامل انسان ها با همدیگر، یک «جهان ارتباطی» شکل می گیرد. آنچه در این رابطه حائز اهمیت است، دوجانبه بودن ارتباط است. از نظر پدیدارشناسی هوسرل، هر آگوی شخصی، جهان پیرامونی خود را داراست؛ که به بطور مستقیم و اصیل به او داده می شود و منحصرًا متعلق به خود اوست. اما در تفاهم متقابل و ارتباط بین الازدهانی؛ از طریق همدلی یعنی تبدیل ادراک غیرمستقیم به ادراک مستقیم، جهان پیرامونی مشترکی که همان جهان روحی است، متقوم می شود.

به عبارت دیگر تجربه های زیستی با دیگران، تنها با واسطه و



سیدسلیمان منفوی

رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن

ایرانیان خالقان و وارثان یکی از پنج تمدن کهن جهان و از نخستین شیفتگان خاندان رسالت (صلوات الله علیه) هستند. پیشقراول و شیخ آنها حضرت سلمان فارسی است که در رأس ارکان اربعه ایمان قرار دارد. شاعران ایران بزرگ فرهنگی از دیرباز تا امروز، معرفت و عشق و سرسپردگی خود به سرور زنان دو عالم (سلام الله علیها) را در قالب شعر سروده اند.

سروده های شاعران ایرانی درباره حضرت فاطمه (س) تجلی غم گساری و معرفت در هنر قدسی است. پیوستن گذشته به امروز از طریق هنر؛ رابطه عمیق عاطفی - ذهنی - زبانی فرهنگ فاطمی در تاریخ ایران را بروز می دهد.

برداشتن حجاب از تاریخ فرهنگی ایران با توسل به ادبیات و هنر ممکن است. شعر فارسی یکی از منابع مهم فهم و هویت مشترک تاریخی ملت ایران است. در شعر؛ معرفت، عواطف، زبان، تاریخ و خلاقیت زاینده به هم گره می خورد تا حجاب از حقیقت بردارد و حقیقتی را برای امروز و فردا متجلی کند و در پرتو نور قرار دهد.

حضرت فاطمه (س) در فرم هنری ادبیات فارسی؛ یک شخصیت تاریخی متعلق به گذشته نیست که نیاز به باستان شناسی داشته باشد. آن حضرت (س) در هنر ایرانی؛ جمالی ازلی و مبادر کائنات و بشریتند؛ مادری که همیشه با ماست و با ایشان غم ها، رنج ها، شکست ها و پیروزی های خود را نجوا می کنیم. حضرت زهره (س) همواره با ما همراه بوده و هستند؛ دیروز، امروز و فردا.

ما حضور دارند. در مهره عروسان، در عشق دختران به پدران و پدران به دختران، در مظلومیت قوم ستم دیده ایران در طول اشغال مغول ها و بیداد خوانین و ملوک و... حضور داشته اند و دارند.

نام حضرت فاطمه (س) رمز عبور از ظلمت به نور و نماد عشق، مظلومیت، شجاعت، ایثار، عفت و مجاهدت است. حضرت فاطمه (س) در شعر و ادب فارسی؛ وجودی فرازمانی، این زمانی و آن زمانی دارند. شاعران با ایشان همدات پنداری می کنند، ایشان را تقدیس می کنند و در جمال و جلال آن حضرت (س) محومی شوند و صدای رسای رنج ها و غم های ایشان و سفیران پیام های انسانی و انقلابی آن حضرت (س) می گردند.

اشتراک بین الازدهانی (س) در شعر فارسی؛ زنده، حیات بخش، شفا بخش و راهی بخشیدن. فضایل عموم اسطوره های ایرانی در وجود قدسی ایشان نمود یافته است. عالم و آدم به بهانه نور وجود آن حضرت (س) مجال ظهور یافته اند. در هنر شعر فارسی، تعبیری نمادین و اساطیری از رابطه زمین، آسمان، قدسیان و میرایان دست به دست هم می دهند؛ تا چهره اهورایی خاتون جنت (س) را به تصویر بکشند.

«انسان ها [ع] از شاعران و هنرمندان [د] در فعالیت های روحی خود به همدیگر توجه می کنند و اعمالی انجام می دهند، با این نیت که دیگری از طریق فهم و درک آن اعمال ایجاب گردد. بدین ترتیب در اثر این رابطه، علاوه بر ایجاد تفاهم متقابل و رابطه آگاهانه بین اشخاص، یک رابطه واحد و یکسان بین آنها و جهان مشترک پیرامونی ایجاد می شود. ۱۰ (Husserl, ۱۹۸۹)

در تفاهم و تعامل انسان ها با همدیگر، یک «جهان ارتباطی» شکل می گیرد. آنچه در این رابطه حائز اهمیت است، دوجانبه بودن ارتباط است. از نظر پدیدارشناسی

هوسرل، هر آگوی شخصی، جهان پیرامونی خود را داراست؛ که به بطور مستقیم و اصیل به او داده می شود و منحصرًا متعلق به خود اوست. اما در تفاهم متقابل و ارتباط بین الازدهانی؛ از طریق همدلی یعنی تبدیل ادراک غیرمستقیم به ادراک مستقیم، جهان پیرامونی مشترکی که همان جهان روحی است، متقوم می شود.

به عبارت دیگر تجربه های زیستی با دیگران، تنها با واسطه و



پاورقی:

1. Hueesl, Edmund (1989). Ideas pertaining to a Pure Phenomenology and to a Phenomenological Philosophy, second book: studies in the phenomenology of constitution; Translated by Richard Wojciewicz and Andre Schuwer; Kluwer Academic Publishers.

۲. تقویم پدیده شناسی هوسرل: اشتراک بین الازدهانی و مسئله عینیت و حقیقت، سعیده کوکب، مجله فلسفه، دوره ۴۰، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۱، صفحه ۶۹-۸۶.

▲ دکتر صفوی سیر اشعار شعری ایرانی از کسانی تا امروز را در کتاب پدیدارشناسی فاطمه در قرآن، روایات و هنر(قم، انتشارات سلمان آزاد، ۱۳۹۴) بیان کرده اند.

فراسوی مرکز/کانون

شرط انقلاب در نهاد وکالت



محمد رضا مردیان نیری

دانشجوی ارشد پیوسته حقوق

نهاد وکالت، فراسوی مرکز/کانون

نهاد وکالت در ایران معاصر، نظیر دیگر نهاد های داده شده جهان مدرن، فاقد بنیاد مشخصی است. همان گونه که در تاریخ صدساله خودمان و در اشتیاق به توسعه و پیمودن راه غرب - که شاید هم از آن گریزی نبوده است- هر نهادی را ولو با تردیدهایی دریافت و وارد تاریخ و فرهنگ خود کرده ایم، نهاد وکالت هم از این سرنوشت محتوم، مستثنی نبوده است.

از باب تقریب به ذهن، به رغم آنکه شاید شبیه آنچه را در دوران کنونی قضاوت نامیده می شود، از دیر ایام در کار بوده و به رغم آنکه باب قضا و امر قضاوت همواره ناظر به میراث فقهی و روایی مان بوده است، با پیدایش نهاد قضاوت مدرن و ولادت قانون و امر حقوقی، قضاوت در ایران معاصر در کشاکش این دو سنت و پایگاه افتاد: جایی که قاضی نیازی به اجتهاد و قضاوت نداشته و درعین حال باید ولو به قاعده واحدهای دانشگاهی و جزوات، فقه آشنیا و اصول خوانده باشند، یا جایی که قاضی باید بر قوانین و مقررات آگاهی کامل داشته و درعین حال نیز می تواند به استناد رایبایی فقهی، قانونی را طرح کرده و از عمل به آن سرباز زند، جایی که قضاوت شأنی از شئون معصومین و فقها بوده و عدالت و طیب نفس از ارکان آن است و از سوی دیگر انگاره های اقتصادی و اجتماعی به عنوان انگیزه ورود به این کسوت فعال و موثر است.

از این منظر، در فعدان کمترین مشابها ت های تاریخی و اقل امکان های گفت و گو با سنت، استقرار پلاد رنگ نهاد وکالت در پرتو نظام حقوقی در ایران، بی هویتی آن را در معرض بیشتری قرار داده و چه بسا همین ملاحظه خود موجب در حجاب ماندن ما نسبت به بی هویتی نهاد وکالت و بالنتبع وکیل در ایران معاصر باشد.

بی هویتی این نهاد، نظر و توجه به این عامل تاریخی- تمدنی اساس مطلب است و اگر توضیحات بیشتری هم داده شود، تفصیل همین بحث کلی است، اما به جهت روشنائی هرچه بیشتر مدعا، به بیان نشانه هایی از این بی هویتی می پردازیم و در بیان این نشانه ها - که ره به همان دلیل تاریخی-تمدنی دارند- از این گزاره فلسفی استمداد می جویم که «شرط لازم شناخت هر امری، شناخت نسبت های آن امر با سایر امور است.» بدین معنی که اگر بخواهیم ماهیت و کارکرد نهاد وکالت را با شناسیم تا پی به هویت مند ی بی هویتی آن ببریم، یکی از طرق اساسی شناخت، شناخت وکالت در پرتو نسبت این نهاد با دیگر امور، نهادها و نظامات مختلف در فرهنگ و جامعه ایرانی است، و ناگهکی اگر این نسبت ها در حاله ای از ابهام باشند، دیگر نمی توان از هویت مشخص و معقول این نهاد در جامعه ایرانی سخن به میان آورد.

وکالت در نسبت با دانش و تخصص (فن)

به نظر می رسد وکالت در زمانه نظامات حقوقی مدرن، گونه ای تخصص و مسویق به دارا بودن اوصاف و شرایطی خاص است. وکیل دیگر ریش سفید قوم نیست و اساسا نمی توان از علما و فضلاء قوم و حتی اندیشمندان حقوقی و دانشمندان این عرصه به عنوان «وکیل» مدد گرفت. آنچه مدخلیت دارد نه معرفت است، نه دانش حقوقی به معنای اعم آن و نه دغدغه و تجربه، بلکه در نسبت با اطلاع به قوانین موجود و کموکیفش -آن هم فقط به نحوی که اقتضای مواد آزمون های وکالت است- وکیل بودن ممکن می شود، چه اینکه آنچه در میدان عمل مقوم و لازمه وکالت یک وکیل است، جدای از دانش حقوقی و اطلاعات وسیع او در حوزه قوانین، شناخت امکان های حقوقی و بیچ و خم هایی است که در قوانین وجود دارد و نیز مواردی که از آن به عنوان تکنیک وکالت نام می برند: نوعی تبحر در کاربست سخن، ادبیات، اصول فقه، منطق و حتی مغالطات تا از همه ظرفیت های قانونی و حقوقی موجود جهت احیای حقوق موکل خود استفاده کند. از این رو است که گاه بهترین اساتید حقوقی

دانشگاه ها- آنان که در سنت تکنیکی حقوقی مبرزند و در کلاس های درس و همایش ها و مقالات مدام با قوانین سروکار دارند- گاه خود نیز در پرونده هایشان به دنبال وکیل می گردند و این امر با توجه به ذات مبهم قانون و نظریه عدالتی که در پرتوی قوانین و احرازات حاکمیتی معنا می شود، اساسا امری موجه و معقول بوده و این توصیفات هیچ وجهه ارزش شناختی و هنجاری ندارد.

وکالت در نسبت با دانشگاه و موسسه

در پرتو اشاره پیشین، به مساله دیگری می رسمیم و آن نسبت دانشگاه های حقوقی با وکالت است. این پرسش که آیا موسسات و مدارس تکمیل تولید و تربیت وکیل هستند یا دانشگاه ها، و اگر دانشگاه ها، کدام دانشگاه ها با کدام زمینه فعالیت از اعضای هیات علمی. اگر پاسخ «مطلق دانشگاه ها» باشد، چنان که در واقعیت هم همین است- نظام آموزشی و پرورشی حقوق در دانشگاه های ایران زمین چگونه باید باشد که هم پاسخگو و متناسب متقاضیان وکالت باشد، هم متقاضیان قضاوت، سردفتری، پژوهشگری، دانشمندی و... اساسا آیا طی واحدهای کارشناسی حقوق که تنها ۴ سال به طول می انجامد و برای دانشجویانی با هزاران علایق و سلیقه علمی مختلف، می توان برنامه ای واحد اجرا کرد؟! از یک درس و یک استاد، چگونه دو دانشجوی حقوق- که یکی زمینه های تئوریک را دنبال کرده و دیگری زمینه های تکنیکی را دنبال می کند- هر دو می توانند بهره ای به یکسان ببرند؟!

ناظر به همان عامل تاریخی-تمدنی، در برخی کشورها پس از گذراندن دروس مقدماتی عمومی، میان دانشجویان متقاضی وکالت و غیره تفکیک صورت می گیرد، چه اینکه آنان که متقاضی وکالت هستند باید زمینه های تکنیکی رشته حقوق را پی جویی کرده و در جریان پرونده ها و موقعیت های عینی به تحصیل حقوق و تعمیم مهارت های مقتضی وکالت بپردازند، اما در ایران معاصر هنوز اندیشیده و مشخص نشده که اگر شرط وکالت کارشناسی حقوق است و دانشجویان حقوقی همه دانشگاه ها، نسبت به آن در موضعی برابرند، دیگر چرا باید صندلی بهترین دانشکده های سراسری حقوق ایران با اساتید دانشمند و امکانات معرفتی پژوهشی خاص خود، بدون هیچ موازنه و شاخصی تقسیم شود میان دانشجویانی با علایق، سلیقه و آینده های شغلی متفاوت و متقابل؟! از سویی دیگر، چرا نباید برای دانشجویان حقوقی که متقاضی وکالت هستند، از ظرفیت مدرسینی که خود وکلایی و مجرب هستند استفاده کرد و آنان را در اضمحلال پرونده ها و مهارت های لازم تعلیم داد؟!

وکالت در نسبت با اخلاق مداری و قانون گریایی

حقوق مدرن این داعیه را دارد که از اخلاق جداسات، گرچه در واقعیت چنین تفکیکی برقرار نیست و اساسا نمی تواند باشد و لاجرم هر قانونی، وجوه اخلاقی خواهد داشت و قوانین در مقام انشاء در نسبت خاصی با اخلاق عمومی و الهیات اخلاقی وضع می شوند، بدین نحو چه بسیار قوانینی را می توان یافت که محتوای آن با روح اخلاق سازگاری نداشته و یا برخلاف عدالت است. نظیر آنچه که در قضیه حقوق های نجومی گذشت. اکنون این پرسش مطرح است که وکیل در این تراحمات، باید بر مدار قانون عمل کند یا بر مبنای اخلاق؟ گرچه مشهور است که وکیل باید ملنزم به رعایت اخلاق و شئونات عالییه باشد، اما در زمانه ای که قانون مبنا و ملاک تصمیمات و ارزش گذاری های حاکمیتی است و نتیجه هرگونه احقاق حق و طرح دعوائی بر مدار قوانین موضوعه می گردد، چگونه می توان دم از حاکمیت اخلاق و شئونات عالییه زد؟! البته که هر فردی در هر صنفی -خصوصا صنف وکالت- متعهد و ملنزم به رعایت اخلاق است، چه اینکه سوگندنامه های وکلا به هنگام اخذ مدرک وکالت مشعر به همین معناست، اما سخن از رعایت اولییه و عمومی و یا اخلاق

